

اثر تجارب پیشین در هوش کودکان

رابرت^۱ - دی - هس - ووبرجینیا^۲ - سی - شیبمن

ترجمه و تلخیص : دکتر ذبیح الله جوادی

تحقیق زیر یکی از ۵۴ تحقیقی است که از کتاب
Contemporary Issues in developmental
Psychology «آخرین تحقیقات در زمینه روانشناسی
رشد» ترجمه و تلخیص گردیده و چنانکه در شماره سوم
یادآور شدیم این کتاب توسط سه تن از روانشناسان آمریکائی
گردآوری شده و در دوازده فصل تنظیم گردیده و برای
هر فصل مقدمه‌ای عنوان شده که معرف موضوع و روش
تحقیق و نتیجه گیری هر یک از تحقیقات میباشد. باید
توجه داشت که ترجمه این تحقیقات برای مترجم کار
ساده‌ای نبوده و نیست، زیرا هر کدام از این مقالات
حاصل کار چندین محقق متخصص میباشد و مترجم
میباستی خود را به جای همه آنان بگذارد و حداقل
اطلاعات مختصری درباره علومیکه هر کدام از محققان
در آن تخصص داشته‌اند دارا باشد.

یکی از مسائل اساسی دربارهٔ تعلیم و تربیت کودکان که از نظر فرهنگی در محیط عقب
مانده‌ای بزرگ می‌شوند توجه به این مطلب است که محوریت فرهنگی چه اثری در
استعدادات هوشی آنها میتواند داشته باشد. معلوم است که بهرهٔ هوشی این نوع کودکان
از دیگران کمتر است و هنگامیکه با بمدرسه میگذارند استعداد کافی برای فراگیری
برنامه‌های کلاس اول را ندارند و ذخیره‌های سمعی و بصری آنان نسبت بدیگران اندک

است و شاید بتوان گفت که در کلاس ششم دارای استعدادی معادل دانش‌آموزان کلاس نهم و در کلاس هشتم استعداد دانش‌آموزان کلاس سوم دبستان را دارند و اغلب نمیتوانند دوره دبیرستان را تمام کنند - کمتر اتفاق می‌افتد که این نوع دانش‌آموزان جهت تحصیل به کالج و دانشگاه راه یابند.

سایه‌ها در این مورد بحث می‌شد که آیا توارث در هوش مؤثرتر است یا محیط ولی اکنون به‌عنوان دیگر هم که فرهنگ جامعه و نظام خانوادگی می‌باشد توجه میشود. به این معنی که محیط خانواده چه تأثیری در رشد هوش و تحصیلات عالی دارد. حقیقت این است که طبقه اجتماعی و نوع خانواده میتواند در کسب تجارب پیشین و در نتیجه در رشد استعدادات هوشی و تحصیلی مؤثر افتد. اکنون سؤال این است که محرومیت و عدم‌اندکی اجتماعی و خانوادگی چگونه در عقب‌ماندگی ذهنی انسان تأثیر می‌گذارد. در اینجا به‌مطلب باید توجه کرد:

۱- استعدادات اجتماعی - تربیتی و اقتصادی از اوائل کودکی در انسان پایه‌گذاری میشوند.

۲- باید اثر نقص فرهنگی را در محدودیت رابطه مادر و فرزند جستجو نمود.

۳- سیستم کنترل خانوادگی و گرایش و نگرش‌های طبق خاص اجتماعی که کودک در آن رشد می‌کند در اندیشه و رفتار او مؤثر میباشد.

اثرات تجارب پیشین را تنها در شکل‌گیری استعدادات هوشی و اجتماعی نباید جستجو کرد بلکه باید به این بررسی پرداخت که آیا این تجارب چه اثری در برقراری ارتباط بعدی کودک با جهان خارج خواهند داشت.

برنستین^۱ معتقد است که با برخورد اجتماعی بیشتر، زبان رشد بیشتری پیدا می‌کند و همین امر میتواند وسیله مهمی برای برخورد اجتماعی بهتر باشد و این امر را میتوان به کنترل خانوادگی مربوط دانست. و این کنترل خود بدو مطلب مربوط می‌گردد.

۱- نرم‌های کنترل.

۲- اشخاصی که با انسان مربوط می‌گردند.

طبیعی است که نرم‌ها و اشخاص در خانواده‌ها متفاوتند و هر خانواده رسوم و نظاماتی خاص خود را دارد و تردید نیست که کودک نمیتواند در خانواده اثر کند و نظامات و نرم‌های آنرا تحت کنترل خود درآورد. در خانواده‌های عقب‌مانده و سنت‌گرا کودکان کمتر حق اظهار نظر دارند و پیوسته از دیگران چنین می‌شنوند «تو باید چنین و چنان کنی چون من می‌گویم»: یا «دختران نباید چنین رفتار کنند» یا جملاتی از این قبیل

و در خانواده‌های دیگر وضع ممکن است غیر از این باشد و هر فردی بعنوان عضوی مستقل و صاحب‌رای بحساب آید. در چنین خانواده‌ای رابطه بین افراد خانواده از نظر زبان و فکر و مبادله اطلاعات وسیع‌تر و ژرف‌تر و زبان در چنین خانواده‌ای غنی‌تر، منظم‌تر و در نتیجه مؤثرتر است. این دونوع برخورد خانوادگی را میتوان با بررسی رابطه دونوع از مادران و فرزندان روشن و مشخص نمود.

فرض می‌کنیم که دو خانواده از نظر سطح اجتماعی و اقتصادی باهم مشابه‌اند اما روابط مادران و فرزندان باهم متفاوت است. مثلاً مادری در آشنی‌خانه مشغول کار است و کودک با اسباب‌بازی‌های خود سرگرم بازی و سروصدا می‌باشد که در این حال تلفن زنگ می‌زند مادر اول فریاد می‌زند بچه ساکت - خفه شو - شلوغ نکن و مادر دیگر با همیت موقعیت می‌گوید ممکن است يك دقیقه ساکت باشی تا من جواب تلفن را بدهم. در این صورت این سؤال پیش می‌آید که این دونوع برخورد و حرف‌زدن مادران در کودکان چه تأثیری خواهد داشت و آیا کدام يك از دونوع رابطه و گفتگو در رشد عقلی - زبانی و هوشی کودک مؤثرتر خواهد بود.

در برخورد و گفتگوی مادر اول، کودک در جریان کاری گذاشته نمی‌شود اما مأمور انجام کاری می‌باشد و فرصتی برای تجزیه و تحلیل گفتار مادر خود ندارد. در گفتگوی مادر دوم، کودک فرصت آن‌را می‌یابد که درباره سه‌مطلب بیندیشد.

۱- او توجه پیدا می‌کند که هر کاری وقتی دارد.

۲- می‌فهمد که رفتار او در حال دیگران مؤثر است.

۳- او برای فهم سخن مادر در انجام دستوره‌های او باید دقت بیشتری بخرج دهد.

با توجه به این دونوع سیستم برخورد، کودکان از نظر کسب تجربه زبانی و هوشی ادراکی متفاوت خواهند شد. در خانواده سطح بالا کودک فرصت فکر کردن و اندیشیدن و شنیدن جملات کامل و واکنش در مقابل آنها دارد و همین امر توانائی او را در مدرسه بالا می‌برد. اما در خانواده دیگر کودک باید طبق يك دستورالعمل رفتار کند و فرصت اندیشیدن و بیان کلام ندارد و حق انتخاب راه صحیح از او سلب شده است. ما معیار این برخورد را با مکالمه مادر با فرزند سنجیده‌ایم تا بتوانیم اثر آن را در کودکان دریابیم.

وقتی مادری به کودک خود می‌گوید «ساکت - خفه شو» فرصت اندیشیدن را از او می‌گیرد و به او اطلاعات مفیدی درباره محیط اطراف نمی‌دهد تا در مواقع لزوم از آنها استفاده کند. اما مادری که جملات کامل‌تری می‌گوید و گفتار او آمرانه نیست و می‌گوید «ممکن است چند لحظه ساکت باشی تا من جواب تلفن را بدهم»: کودک را به

اندیشیدن و کسب تجربه و امی دارد و همین میتواند به کودک بیاموزد که هر کاری وقتی دارد و هر عملی نتیجه‌ای و واکنش خاصی را متضمن می‌باشد و اگر او حق‌بازی دارد نباید حق دیگران را ضایع کند و مزاحم کار و زندگی آنها بشود.

آزمایش:

ما ۱۶۳ مادر سیاه‌پوست را انتخاب کرده و گفتگو و برخورد آنها را با کودکان چهار ساله خودشان مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم. این مادران از چهار گروه خانواده (از لحاظ سطوح اجتماعی - اقتصادی) برگزیده شده بودند.

گروه ۱ - از خانواده‌های تحصیل کرده و سطح اقتصادی و اجتماعی بالا بودند.
گروه ۲ - از خانواده‌های کارگران ماهری که سطح تحصیلاتشان بیش از متوسطه نبوده برگزیده شدند.

گروه ۳ - از خانواده‌های کارگران غیرمتخصص که بیش از شش کلاس سواد نداشتند انتخاب گردیدند.

گروه ۴ - از همه عقب‌تر بودند. این گروه مادران شوهر نداشته و هزینه معاش آنها را مؤسسات خیریه تأمین می‌کردند.

ما به این گروهها آموختیم که نوعی بازی بکودکان یاد بدهند و پس از سه بار تمرین در منزل برای مرحله نهائی آنها را در دانشگاه مورد آزمایش قرار دادیم. آنها می‌باید به کودکان خود یاد می‌دادند که:

۱- اسباب‌بازی‌های خود را برحسب رنگ و نوع کاری که با آنها میتوان انجام داد دسته‌بندی کنند.

۲- اسباب‌بازیها را به‌هشت گروه تقسیم کنند که هر گروه دو خصوصیت مشترك داشته باشند.

۳- مادر و فرزند با همکاری همدیگر ۵ علامت روی هر وسیله بازی بکشند.
ما این آزمایش را چندبار انجام داده و نتایجی را که ذیلا عنوان می‌شوند به دست آوریم.

برای آزمایش کیفیت گفتار این گروهها کاردی به آنها داده شد تا از روی تصویری که روی کارت کشیده شده بود داستانی برای فرزند خود تعریف کنند. روی کارت تصویر شیری است که روی صندلی نشسته و پیپی بدست دارد و در فکر فرو رفته و در گوت دیگر موشی دیده می‌شود که مشغول کندن سوراخ است و غرض از آزمایش این بود که بکار بردن زبان از جهات مختلف از جمله دو جهت زیر اندازه‌گیری شود:

۱- از نظر بکار بردن اسم‌های معنی یا مجرد و نیز استعمال افعال مختلف مثلا در

جمله شیر حیوان است. کلمه حیوان يك اسم مجرد است و در جمله این حیوان روی صندلی نشسته اسم مجرد نیست.

میانگین نمرات مادران گروههای چهارگانه در این آزمایش بترتیب ۵/۶ - ۴/۹ -

۳/۷ - و ۱/۸ بود.

۲- از لحاظ بکار بردن جملات طولانی‌تر و جملات و عبارات فرعی.

در این نمره‌بندی نیز مادران گروه ۱ نمرات بیشتری داشتند (۸/۸۹) و مادران

گروه ۴ از همه گروهها نمره کمتری بدست آوردند (۶/۴۶).

بکار بردن جملات مفصل و بامعنی نه تنها از نظر زبان کودکان را غنی می‌کند و اطلاعات بیشتری درباره محیط در اختیار آنان می‌گذارد بلکه نوع ارتباط جملات و عبارات فرعی و ساختن جمله کامل مرکب از چند جمله و عبارت، سطح هوش و تفکر کودک را بالا می‌برد.

نتایج :

داده‌های این مقاله مبتنی بر تفاوت نگرش اجتماعی چهارگروه مادران و رفتار آنها است و کیفیت یاد دادن مادران و نوع رابطه آنها را با کودکان که هدفهای اصلی این مقاله‌اند نشان میدهد و ما نتایج خود را از این داده‌ها استخراج کرده‌ایم.

تفاوتهای اجتماعی و طبقاتی :

کدهای شفاهی (گفتارهای ناقص - کامل).

یکی از تفاوتهای مهم و چشمگیر در گروههای اجتماعی متفاوت نوع سخن گفتن و بکار بردن جملات است. ما در این آزمایش به گفتگوهای مادران از نظر بکار بردن جملات و قواعد زبان توجه کرده‌ایم تا بدانیم که گروههای مختلف اجتماعی مادران چه تأثیری در این رفتارشان دارد.

مادران گروه ۱ در گفتگوهای خود جملات بلندتر و کامل‌تری بکار برده‌اند و از این نظر به سه گروه دیگر برتری دارند و تفاوت نمرات چهار گروه نشان میدهند که برخورد اجتماعی کودکان و مادران گروههای مختلف بامعیار سخن گفتن سنجیده میشود زیرا سخن گفتن نشانه وسعت استعداد و توانائی اشخاص از نظر اندیشیدن - تعریف مفاهیم و موضوعات و بیان احساس باطنی است و مادری که دریافته باشد که زبان مفیدترین وسیله برای ایجاد ارتباط بین افراد و سازگاری بامحیط است در کار تربیت خود موفق‌تر از دیگران خواهند بود.

سیستم کنترل:

منظور از سیستم کنترل این است که در خانواده کودک با معیارها و نرم‌ها و سنت‌های قدیمی خاصی تربیت می‌شود و مادران وظیفه دارند که آن‌چه را که خانواده می‌پسندد به کودک القاء کنند یا اینکه کودک به عنوان فردی از یک جامعه کوچک با آزادی فکر و عمل بزرگ می‌شود؟ و معلوم است مادرانی در خانواده‌هایی که سیستم سنتی دارند با مادرانی که این سیستم کنترل را رعایت نمی‌کنند از نظر برخورد و سخن گفتن با کودکان متفاوت می‌باشند.

از مادری می‌پرسیم اگر قرار باشد که فردا فرزند خود را ب مدرسه بفرستی اول چه خواهی کرد؟ و چگونه وسائل تحصیلی او را آماده خواهی نمود؟

مادری که در خانواده‌ای با سیستم کنترل آزاد که حق اظهار نظر و اندیشیدن بکودک می‌دهد زندگی می‌کند چنین جواب خواهد داد «پیش از همه به او یادآور خواهم شد که او ب مدرسه میرود تا درس بخواند و در مدرسه معلم جای مرا خواهد گرفت و از او انتظار می‌رود که دستورهای مربیان را بشنود و انجام دهد و بیشتر وقت او در مدرسه باشاگردان دیگر خواهد گذشت و اگر او اشکال یا پریشی داشت میتواند از معلم بپرسد تا در حل اشکال مورد نظر به او کمک نماید».

اگر بپرسیم که دیگر به او چه خواهی گفت. در جواب ما خواهد گفت «دیگر هیچ زیرا بکودکی که در این سن باشد بیش از این نمیتوان چیزی گفت چون ظرفیت قبول آن را ندارد».

حال ببینیم که این توصیه‌ها چه نکاتی را دربر دارند:

پیش از همه گفتار این مادر خبری است تا آشنائی و به این وسیله کودک را با وضع و موقعیت مدرسه آشنا می‌کند و دیگر اینکه سعی کرده است که حالت اضطراب و ترس کودک را از معلم و مدرسه از میان ببرد. نیز نشان داده است که در مدرسه بین شاگرد و معلم رابطه دوگانه برقرار خواهد بود و بیان کرده است که کلاس جایی است که کودک در آن چیزی می‌آموزد و ترس از کلاس بی‌مورد می‌باشد. مادر دیگر ممکن است در جواب پرسش‌های بالا بگوید «من به فرزندم خواهم گفت خوب جان، دیگر وقت آن رسیده که ب مدرسه بروی تو باید بدانی چگونه رفتار کنی و روز اول مدرسه رفتن خود سعی کن که بچه خوبی باشی و همان کارهایی که معلم از تو میخواهد انجام دهی.»

برخلاف مادریکه در اول یاد کردیم، این مادر کودک را یک فرمانبردار و مطیع محض تلقی کرده و بیشتر سخنان او بجای اینکه جنبه آموزش و تشریح موقعیت مدرسه و رابطه شاگرد و معلم داشته باشد جنبه دستوری و امری دارد و رابطه‌ای را که او بیان

می‌کند جنبه حاکم و محکومی دارد تا روابط فردی با محیط و افراد دیگر. پیام‌های او کلی - محدود و مبهم میباشند و نشان نداده است که کودک غیر از فرمانبرداری برای شناخت محیط و برخورد با افراد چه کارهایی را باید انجام دهد. جملاتی که توسط مادران بکار برده می‌شوند از نظر مفهوم به جملات آمرانه و آگاه کننده تقسیم می‌شوند.

جملات آمرانه:

مواظب دستوره‌های معلم باش سعی کن آن‌چه را که از تو میخواهد انجام دهی. نخستین وظیفه تو این است که بموقع در کلاس حاضر شوی - پسر خوبی باشی و با کسی جنگ و دعوا نکنی.

گفتار آگاهانه:

اگر تنبلی کنی و بموقع در مدرسه حاضر نشوی نمرات بدی خواهی گرفت. به اهمیت معلم و کار او باید توجه داشته باشی زیرا معلم به همکاری تو و دیگر شاگردان نیازمند است. او آقدرر شاگرد دارد که نمیتواند يك آنها بخصوص كوچك‌ترها را مواظبت کند.

تفاوت بکار بردن مفاهیم:

در این تست توجه به مفاهیمی است که مادران برای طبقه‌بندی بکار می‌برند و نگرش مادر نسبت به محیط اندازه‌گیری میشود. بعضی از مادران ممکن است اشیاء را بر حسب خصوصیات فیزیکی مثل اندازه - شکل و حجم و یا توجه به عکسهائی که روی تخته چسبانیده شده بگویند «اینها همه کود کند» یا «همه دراز کشیده‌اند» یا «آنها همه مردند».

عده‌ای از مادران ممکن است به يك جزء از عکس توجه کرده بگویند «آنها کلاه بسر دارند». برخی دیگر نسبتی را که بین عکسها وجود دارد مورد نظر قرار دهند «این دکتر است و آن دیگری پرستار» - زن برای شوهر خود مشغول پختن غذاست این یکی مثل این که قصد دارد آن یکی را زمین بزند» گروهی هم ممکن است به خصوصیات مجرد توجه کرده بگویند «همه این مردم برای گذران زندگی کار می‌کنند این مردم همه فقیر و تهیدستند».

نتایج نشان میدهند که مادران سطح پائین بیشتر به خصوصیات ظاهری و فیزیکی توجه می‌کنند.

تحلیلی از سیستم آموزش مادران (بکودگان)

گروه مختلف مادران از لحاظ کیفیت آموزش دادن يك بازی و نحوه فراگیری

کودکان این گروهها باهم متفاوتند و نیز در هر گروهی مادران و کودکان نسبت بهم تفاوتی دارند.

مادری برای اینکه طریقه گروه‌بندی کردن اسباب بازیها را بفرزند خود یاد بدهد به او می‌گوید: خیلی خوب سوزان این تخته جایی است که ما باید اسباب‌بازیهای خود را روی آن بگذاریم. نخست باید یاد بگیری که چگونه آنها را بر حسب رنگ مرتب کنی. میتوان این کار را انجام دهی؟ تو اسباب‌بازیهای همرنگ را در يك قسمت بگذار و در قسمت دیگر چیزهائی را که برنگ دیگرند قرار بده. میتوانی این کار را انجام دهی؟ یا میخواهی اول من این کار را انجام بدهم و تو نگاه کنی؟
کودك میگوید «من میخواهم این کار را انجام دهم».

این مادر اطلاعات زیادی در مورد کاری که باید انجام شود به كودك داده، او به پیشنهاد کردن قناعت کرده و كودك در انجام کار كمك نموده و او را نسبت بکاری که باید انجام بدهد بدرستی آشنا کرده است.

مادر دیگر به كودك خود چنین می‌گوید:

حالا من همه این چیزها را از روی تخته پائین می‌گذارم و حالا تو همه آنها را مجدداً روی تخته بچین. اینها چیستند؟

كودك می‌گوید: يك کامیون

مادر: بسیار خوب اینها را در قسمت راست بگذار و آنها را نیز اینجا بگذار خیلی خوب آن یکی دیگر را هم آنجا بگذار. سانی و مطالعات فرستنی
در گفتارها تنها امرونی وجود دارد و كودك نقشی ندارد و اطلاعاتی هم درباره بازی از مادرش کسب نمی‌کند. او با مسئله و پیشنهادی مواجه نمی‌شود تا بنخواهد فکر خود را برای حل کردن آن بکار بیندازد.

مادر سوم کیفیت کار را برای كودك چنین شرح می‌دهد:

من به تو چند صندلی و اتومبیل میدهم تو میل داری با آنها بازی کنی؟

كودك: جواب نمی‌دهد.

مادر: بسیار خوب این چیست؟

كودك: يك واگن است.

مادر: هوم.

كودك: يك واگن.

مادر: این واگن نیست. این چیست؟

در این مورد هم، كودك فقط شنونده و مجری دستورات و خود با مسئله‌ای مواجه

نیست تا آن را حل نماید. نحوه آموزش و فراگیری کودکان طبقات مختلف نیز متفاوت است همانگونه که کیفیت آموزش مادران گروههای طبقات مختلف متفاوت میباشد. این تفاوت را از دو جهت نمره گذاری کردیم.

- ۱ - توانائی تشخیص جای اشیائی که میباشد گروه بندی شوند.
 - ۲ - توانائی بیان اصل وقاعده کلی که کودک برای گروه بندی رعایت کرده است.
- نمرات کودکان خانواده های مرفه تر از کودکان خانواده های کارگر بیشتر بود چه از لحاظ گروه بندی کردن و چه از لحاظ بیان قاعده ای که رعایت نموده بودند. تعداد کسانی که در گروه مرفه، بازی را درست انجام داده بودند ۶۰ درصد و در گروه کارگران ۲۶ درصد و نیز ۴۰ درصد از آن ۶۰ درصد قاعده کار خود را درست بیان کردند و گروههای دیگر بتدریج تعدادشان از نظر درستی انجام کار و بیان قاعده به صفر رسید. اختلاف گروهی این کودکان تنها به گروه بندی اسباب بازیها و بیان قاعده گروه بندی منحصر نیست این تفاوت در بازی خط کشی نیز مشهود است و این بازی باین ترتیب است که کودکان باید با کشیدن خطوط افقی و عمودی روی یک صفحه را به قطعات مختلف تقسیم بندی کنند و مادر ضمن بیان قاعده کار خودش نیز در اینکار شرکت می کند و هرگاه کار آنها مطابق مدل درآمد مادر کودک را ضمن آگاه کردن تشویق می کند طول زمانی را که این ارتباط غیر شفاهی بین مادر و کودک وجود داشته اندازه گیری می شود. از نتایج جالبی که از این بازی بدست آمد اینکه مادران و فرزندان گروه مرفه تر این وظیفه را بهتر انجام دادند و میانگین آنها ۱۴/۶ بود در حالیکه میانگین سه گروه دیگر به ترتیب ۹/۲ - ۸/۳ و ۹/۵ بود. مادران گروه مرفه بجای اینکه خودشان دست کودک را بگیرند و خط بکشند سعی می کردند که کودکان را راهنمایی کنند تا خودشان اینکار را انجام دهند. بطوریکه از معیارها استفاده می شود این مادران (۴ گروه) از نظر علاقه و عاطفه مادری باهم تفاوت زیادی ندارند و تفاوت آنها در نحوه بیان و آماده کردن یک محیط هوشی سالم برای کودکان خود می باشد. باز می خواهم به مسئله محرومیت فرهنگی بازگردم و یکی از خصوصیات رفتاری مادران و کودکان طبقه کارگر توجه به انجام عمل بدون فکر و نقشه قبلی می باشد و این نوع رابطه هیچگونه محرك تربیتی را برای کودک فراهم نمی سازد و چنین کودکی خود دارای هدفی نیست و برای انجام کاری انگیزه ای ندارد و تنها هدف او انجام وظیفه کورکورانه و بدون اندیشه است حالا این وظیفه خواه شفاهی و بیانی باشد یا حرکتی مثلا در بازی تقسیم صفحه به قطعات مختلف، یک مادر می گذارد تا کودک اشتباه کرده و او اشتباه کودک را اصلاح کند و قاعده مطلوب را برای او توضیح دهد تا او از اشتباه

بیرون آید این مادر به کودک خود جرات میدهد تا خود بیندیشد و به عاقبت کار خود آگاه یابد و اشتباه خود را خود اصلاح کند زیرا حل يك مشکل بارفع يك اشتباه مستلزم توانائی بررسی مطلب و انتخاب راه صحیح میباشد و طبیعی است که کسانی که تمرین کافی برای درك مسائل نداشته باشند در زندگی خود نمی‌توانند محیط را دقیقاً بشناسند و برای مشکلات خود چاره‌اندیشی کنند.

غرض از مطالعه ما این نیست که روش آموزش مادران در کیفیت فراگیری کودکان چه تأثیر دارد بلکه منظور ما اینست که معنای محرومیت را بیان کنیم و يك محیط تربیتی درست آنست که به کودک فرصت دهد که خود به انجام رفتار تحت کنترل و اصول صحیح بپردازد و این محیط با آن محیطی که کودک را به هیچ می‌گیرد چه تفاوتی دارد. معلوم است که در محیط تربیتی محدود، کودک بیشتر وظیفه‌شناس بار می‌آید تا عاقل و پیوسته چنین کودکی میخواهد مجری خوبی باشد نه متفکر خوبی و طبیعی است که این کودک به تشویق و تنبیه بیشتر توجه می‌کند تا به هدفهای دوری که در آینده باید به آنها برسد. این تحلیل نه تنها به ما کمک می‌کند که بدانیم که يك محیط اجتماعی در رابطه مادر و فرزند تأثیر می‌کند بلکه نظر این است که دانسته شود نوع رابطه بین مادر و فرزند چه تأثیری در رشد هوش و ادراك کودکان جوان دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی